



۲۰۱۹/۱۰/۱۷



ولی احمد نوری

## شعر ملکوتی استاد کم همنا

تازه از شفاخانه برگشته بودم و در فکر فجایع و ویرانی های وطن غرق بودم و به طالبان و افغانهای بی هویتی که به نوکری پاکستان، رو سیه و ایران درآمده اند می اندشیدم و از گرفتن نام های شان عار دارم، پیامی از فیس بکم رسید و مزده نشر شعر آسمانی در استاد بزرگوار و فضلت مآب جناب نگارگر صاحب را برایم داد که بطرفش با بی صبری دویدم و فیس بکم را باز کردم و آنرا خواندم و از هر فرد و هر مصراع آن حظ بردم و اینک باز هم و تکرار آنرا با شما دوستان آریانا افغانستان آنلاین می خوانم



زنی از درد و غم فریاد می کرد      ز خیلِ رفتگانش یاد می کرد  
خدا میگفت؛ گریان بود و دلتنگ      همین از هر کس استمداد می کرد

\*\*\*\*\*

شبی تاریک بود از کار سنگین      عزیزانش همه در خوابِ شیرین  
دلِ مادر مکرر شور می زد      خوانش دل که بُد جامِ جهانی

\*\*\*\*\*

دلِ شب بود و مادر سخت بیحال      غمی بر سینه اش افکنده چنگال  
نمی دانست آن بیچاره مادر      که سنگش می خورد بر جامِ آمل

\*\*\*\*\*

صدای غُرشی آمد به گوشش      به گردون بُرد فریاد و خروشش  
بمی افکنده شد بر کلبه او      که دردم بُرد از کف عقل و هوشش

\*\*\*\*\*

عزیزانش ز خوابِ خود شتابان      بُمردند و بشد آن کُلبه ویران  
همی زد بر سر خود مادر پیر      که من ای کاش می مُردم نه آنان

\*\*\*\*\*

ولی بمب افکنِ مغرور و بدخواه      بدونِ شرم و خجالت؛ غُصه و آه  
بگفت: «این کلبه را ویران نمودم      که بود این دشمنانم را کمینگاه»

\*\*\*\*\*

دریغ! گفته بودند هوشیاران      ز روی تجربت آن نیکمردان  
که دایم بشکند پای قُبُچ لنگ      میان خود اگر جنگند پیلان

\*\*\*\*\*

من و تو هموطن محکومِ تقدیر      میانِ جنگِ پیلان مانده درگیر  
عدالت مُرده و اینجا کسی نیست      که بگشاید زدست و پات زنجیر

م. اسحاق نگارگر

۱۸ سپتمبر

با الهام از گزارش بی بی سی در باره روزیخال برمنگهم

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، میتوانند با اجرای "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.

در جنگِ پیلان

walinouri\_dar\_jange\_pilaan.pdf